

وقایع



ماهنامه فرهنگی_اجتماعی

آبان ماه ۱۴۰۱/شماره ۶

انجمن علمی دانشجویی علوم اجتماعی دانشگاه الزهراء «س»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شناسنامه نشریه

ماهنامه فرهنگی - اجتماعی

وقایع اتفاقیه

آبان ماه ۱۴۰۱ / شماره ششم

صاحب امتیاز :

انجمن علمی دانشجویی علوم اجتماعی

دانشگاه الزهرا «س»

سرمدیر و مدیر مسئول :

سیده هستی حسینی خواه

هیئت تحریریه :

نسترن آزادی

سید ابراهیم علوی

اعظم سالار پور

محدثه لطفی

نازنین محمدی

استاد مشاور :

دکتر زینب شفیعی

طراح و صفحه آرا :

مانده میرزائی

ویراستار :

گروه خط سوم



sociology_alzahra



t.me/sociology_alzahra



09337338356



فهرست

وقایع اتفاقیه

آبان ۱۴۰۱ / شماره ۶

۴ سخن سردبیر

۵ کمال گرایی

۷ ابر انسان ها

۸ هویت جعلی

۱۲ طلاق عاطفی

۱۵ زنان سرپرست خانوار

۱۷ شعر



سخن سردبیر

در هر جامعه ای باورها و اعتقادات های جمعی فارغ از معقول یا غیر معقول بودن آن ها ، ارزش ها و هنجارهای اجتماعی آن جامعه را می سازند که همواره می تواند دستخوش تغییر شوند .

مشارکت جمعی افراد جامعه، فرصت‌ها و مزایایی را در اختیار افراد قرار می‌دهد که امکان تأمین آن به شکل فردی، مقدور نیست. در درون جامعه، به دلیل وجود علایق مختلف انسان‌ها و گروه‌ها، تضادهای اجتماعی وجود دارند؛ اما با وجود تضاد، تعادل و ثبات جامعه حفظ می‌گردد. در جامعه افراد نقش‌های گوناگونی را می‌پذیرند و به همان نسبت از مزایای اجتماعی مختلفی بهره‌مند می‌شوند.

به شکل کلی جامعه به حدود استقلال اعضا در جمع توجه دارد که نه تنها در بین انسان‌ها، حتی در میمون‌های بزرگ مانند بابون‌ها، شمپانزه‌ها و در سطح کمتر در گوریل‌ها نیز وجود دارد؛ و انسان به تنهای مانند شرایط چون رابینسون کروزو قابل ارزیابی نیست و همه به نوعی درگیر در میزان حدود منافع فردی و جمعی می‌گردند.

اینک با عنایت و لطف پروردگار و زحمات همکاران عزیزمان شماره ششم نشریه وقایع اتفاقیه را تقدیم نگاه پر مهر شما همراهان گرامی میکنیم امیدواریم از خواندن این شماره لذت ببرید .

آنگاه که نمادی از امید در فنجان قهوه ات نمی بینی

و در طلعت نیز خبری از معجزه نیست

بدان که خداوند همه چیز را به خودت سپرده تا بهترین ها را بسازی

با تشکر

سیده هستی حسینی خواه

کمال‌گرایی

(من تلاش می‌کنم تا جایی که می‌توانم کمال باشم)
(من تمام تلاشم را می‌کنم تا این کار را به نحو احسن انجام دهم)

اما سنجش انسان‌ها بر اساس موفقیتی که دارند و تفکرات سیاه و سفید جامعه و خانواده، به انسان این احساس را تلقین میکند که در درس خود نفر اول باشید و یا در شغل خود بهترین باشید. لفظ (بهترین، عالی و ...) باعث می‌شود که انسان دچار کمال‌گرایی بشود. مدام به دنبال این باشد که در کاری که دنبال می‌کند جایگاه اول را داشته باشد و استانداردهای نامحدودی برای خود تعیین کند.

ما انسان‌ها از زمانی که وجود خودمان را درک می‌کنیم متوجه می‌شویم که ابتدا خانواده و سپس جامعه، ما را به سمت بهترینها سوق می‌دهند. حتی در مدارس و مراکز آموزشی نیز ما شاهد هستیم که از شاگردهای خود می‌خواهند بهترین عملکردشان را در هر زمینه‌ای نشان دهند؛ و به همین صورت ما در کودکی به دنبال بهترین نمره، در نوجوانی به دنبال بهترین دانشگاه و در جوانی به دنبال بهترین ماشین هستیم. اینکه بهترین همسر و بهترین مادر برای فرزندان خود باشیم و در کار از بیشترین ظرفیت خود استفاده کنیم و بهترین عملکرد را داشته باشیم. این داستان تا مرگ هم ما را دنبال خواهد کرد.

امروزه ما در فضای مجازی، به طور مکرر می‌بینیم که کاربران شبکه‌های مجازی (اینستاگرام، واتساپ و ...) عکس‌ها و ویدئوهایی از خانه‌های لوکس و ماشین‌های گران قیمت خود منتشر می‌کنند و یا تصویر خانواده‌ای خوشبخت که در کنار یکدیگر زیست می‌کنند و همگی خوشحال و راضی هستند را نشان می‌دهند. اگر در کاری فعالیت می‌کنند، به طور خاصی موفق هستند و خلاصه که انسان‌های فوق‌العاده‌ای در هر زمینه‌ای می‌باشند. به همین علت اگر کسی تمایل داشته باشد در فضای مجازی فعالیت داشته باشد، باید بهترین بستر را برای خود فراهم کرده و به خود فشار بیاورد؛ زیرا در این بستر بی‌نقص، به نظر آمدن بسیار مهمتر از واقعیت است و ما دیگر به دنبال رضایت و شادی نخواهیم بود. این در حالی است که در زندگی واقعی رضایت و خوشحالی در شکست‌ها، خطاها و اشتباهات نهفته است و همه چیز عالی و بی‌نقص نخواهد بود و زندگی همین طور جریان دارد.



کمال گرایی



کمال گرایی مثبت یا منفی؟

کمال گرایی افراطی باعث می شود فرد از زندگی خود راضی نباشد و حتی احساس خوبی در زمان بیکاری نداشته باشد. کار های خود را به تاخیر بی اندازد و برای شروع کردن احساس ترس و ناکافی بودن داشته باشد.

کمال گرایی افراطی شما را به کمال نمی رساند بلکه که در پی شکست های متعدد، فرد انگیزه ای برای تلاش دوباره و حتی ادامه زندگی نخواهد داشت. اما کمال گرایی در مثبت ترین شکل خود می تواند کمک کند که فرد از این میل خود برای عالی انجام دادن کارها، پیشرفت و بهبود زندگی استفاده کند و این برایش مهم باشد نه استانداردی خاص.

گاهی شکست و یا حتی رسیدن به مقام های پایین تر باز هم موفقیت است. انسان به طور دائمی و همیشگی در زندگی اول نمی شود. اشتباهات فرصتی برای یادگیری، رشد و عملکرد بهتر است. با خودتان مهربان باشید. هدف را منطبق با واقعیت تعریف کنید. تلاش کنید چیزهای جدید را امتحان کرده و چیزهای ضروری را از چیزهای غیر ضروری جدا کنید. از امتحان کردن نترسید و به رضایت خودتان فکر کنید، نه دیگران. قبول کنید هیچوقت کارتان تمام نمی شود. ما باید بهترین عملکردی که در توانمان هست را داشته باشیم، نه اینکه به هر قیمتی به بالا ترین سطح عملی برسیم.

فرد کمال گرا حد وسطی در زندگی خود ندارد؛ یا همه چیز خوب است یا همه چیز بد است. وی دچار افراط و تفریط است و کمتر می تواند روی کمک و همکاری دیگران حساب کند. فرد کمال گرا کار های نیمه کاره ی بسیاری دارد. برای انجام کاری (حتی یک کار کوچک) به زمان زیادی نیاز دارد، به واکنش اطرافیان اهمیت بسیاری می دهد و باید و نباید های بسیاری در زندگی خود دارد.

کمال گرایی می تواند بیشترین آسیب را به انسان بزند. اما آیا شما یک انسان کمال گرا هستید؟ امکان دارد که فرد احساس کند که کمال گرایی باعث می شود تلاشش چند برابر شود و برای رسیدن به هدف هایش تعللی نداشته باشد و شانس موفقیتشان بالا تر برود اما نکته ای که وجود دارد این است که انسانی که دچار کمال گرایی افراطی می شود نمی تواند تلاش ها و موفقیت های خودش را ببیند و احساس ناکافی بودن و ناامیدی می کند. اینکه از تمام ظرفیت وجودی خود بهره برده تا بهترین جایگاه را داشته باشد اما نتوانسته است باعث می شود از تلاش کردن بترسد، دیگر کاری را شروع نکنند و مدام در حال ارزیابی و انتقاد از عملکرد خود باشد.

البته تمایل برای رسیدن به موفقیت های بزرگ یک رفتار کاملاً عادی و مثبت تلقی می شود اما تلاش و تمایل بیش از اندازه و استانداردهای غیر معمول، باعث کمال گرایی شدید می گردد. کنترل از دست فرد خارج می شود و به طرز وسواس گونه ای سعی در انجام کار های خود دارد. گاهی مرز بین کمال گرایی ایده آل و کمال گرایی افراطی بسیار نازک است و فرد نمی داند استانداردهایی که برای زندگی خود تعریف کرده، منطقی است یا غیر منطقی



سال‌هاست افرادی که دچار معلولیت هستند با مشکلات و انگ‌هایی که به آن‌ها زده شده دست‌وپنجه نرم می‌کنند. جامعه اغلب با این افراد به گونه‌ای رفتار می‌کند که گویی نوانایی آن‌ها در انجام کارهایی خارق‌العاده، یا به عبارتی کارهای فوق بشری کمتر از دیگران است. شاید اگر جامعه به افرادی که بخشی از نوانایی‌های خود را از دست داده‌اند به چشم یک فرد ضعیف و کم‌توان نگاه نکند، شاید اگر بسترهای مناسب اجتماعی برای آن‌ها فراهم باشد و آن‌ها را به‌عنوان فردی فراتر از حد متوسط در نظر بگیرد آن‌ها حقیقتاً یک ابر انسان باشند.

وقتی صحبت از جامعه به میان می‌آید، اهمیت مسئله برای ما بیشتر می‌شود؛ چراکه جامعه چیزی جدای از افراد نیست. جامعه متشکل از تک‌تک ما افرادی است که می‌توانند با بینش، آگاهی و کنش متقابل خود با معلولین مؤثر واقع شوند.

اما آمارها به ما چه می‌گویند؟

طبق آمارهای جهانی ۱۵ درصد از جمعیت جهان، یعنی بیش از یک میلیارد نفر، با نوعی از معلولیت زندگی می‌کنند. افراد دارای معلولیت در حوزه‌های مختلف از جمله اجتماع، اقتصاد و آموزش امکان مشارکت کمتری داشته و در مقایسه با افراد بدون معلولیت همواره با مشکلات اقتصادی بیشتری روبه‌رو هستند.

۱۰ درصد جمعیت، هیچ درصد حمایت!

در ایران افراد دارای معلولیت بخش قابل توجهی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند. حدود ۱۰ درصد از جمعیت کشور به معلولان اختصاص دارد. بر اساس بند نه اصل سوم قانون جمهوری اسلامی ایران بر رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه در کلیه زمینه‌های مادی و معنوی تأکید شده است.

انسان حمایت از حقوق معلولان نیز، دولت را مکلف کرده که زمینه‌های لازم را برای تأمین حقوق معلولان فراهم و حمایت‌های لازم را به عمل آورد. این در حالی است که محیط‌های شهری، تحصیلی و کاری از نظر فرهنگی و از نظر فیزیکی برای افراد دارای معلولیت مناسب‌سازی نشده‌اند و مانعی برای حضور کامل افراد دارای معلولیت در اجتماع، رشد و بهبود کیفیت زندگی آن‌ها هستند. اگر بخواهیم به‌طور واقع‌بینانه به این مسئله نگاه کنیم، معلولان نه تنها در پایتخت بلکه در بسیاری از شهرهای ایران با مشکلات متعددی روبه‌رو هستند. بخشی از این مشکلات عبارت‌اند از: عرض کم پیاده‌رو، استفاده از مصالح نامناسب در پیاده‌رو، شیب و لغزندگی خیابان، فقدان رمپ‌های نامناسب، نامناسب بودن پل‌های هوایی، نداشتن مشخصه حسی برای نابینایان، بی‌وستگی جدول پیاده‌رو و جوی آب و ...

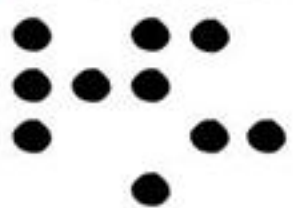
از طرف دیگر عدم وجود خودآگاهی نسبت به معلولیت جسمی و روانی در جامعه‌ی ما، موجب شده است افرادی که نوانایی‌هایشان محدود است احساس طردشدگی از جامعه و ضعف و نانوائی بیشتری داشته باشند. سوال مهمی که در اینجا مطرح می‌شود این است که عدم وجود خودآگاهی در جامعه‌ی ما از کجا نشأت می‌گیرد؟ در نگاه اول نمی‌توان افراد جامعه را محکوم کرد؛ برای تغییر نگاه افراد جامعه نسبت به معلولین و جگونگی پذیرش و رفتار مناسب با آن‌ها به فرهنگ‌سازی گسترده‌ای در تمامی ساحت‌های جامعه نیاز داریم. نهادها و سازمان‌های مختلف می‌بایست این مهم را سرلوحه فعالیت‌های خود قرار دهند. ناگفته نماند که سایر افراد جامعه نیز با تغییر نگاه نرحم‌آمیز خود و ارتباط صحیح با این افراد می‌توانند در فرهنگ‌سازی نقش به‌سزایی ایفا نمایند.



با توجه به آنچه اشاره شد **جامعه ایرانی تا چه حد نوانسته است در این مسیر گام‌های صحیح و اساسی بردارد؟ آیا حداقل تجزیه و تحلیل و تفسیر وضعیت موجود را داشته است یا خیر؟**

با امید به فرادهای روشن تو را می‌نگرم، نه آن‌چنان‌که دیگران تو را می‌بینند.

کیست هم چون تو که نور خدا در درونش جاریست؟ چشمانت را بسته‌ای تا مبادا با ارمغان نور خدا، زشتی‌ها را ببینی. تو با گام‌هایت دالان‌های طولانی‌ی پر از نور امید را می‌شکافی. تو در درونت قصرهای سر به فلک کشیده از روشنی ساخته‌ای که دست بینایی به آن نمی‌رسد. قصرهایی که خشت آن را با چشم دل دیده‌ای و بر هم نهاده‌ای. با توام! بنشین و ساعتی جهان نورانی درونت را برایم بازگو. برای منی که سال‌هاست چشم می‌چرخانم و هیچ نمی‌بینم.



«هویت جعلی در ساختار ذهنی نوجوانان»

سید ابراهیم علوی، روانشناس

از نظر من جمله‌ی زیر میتواند بهترین شروع باشد:
نقاب‌ها کنار برو، همه‌ی ما بازیگر نقش اول هستیم

تعریف کلی هویت:

حقیقتاً ما به عنوان یک فرد، خودمان را می‌شناسیم؟ آیا علایق، عقاید و سرگرمی و ... که درونمان وجود دارد را درک میکنیم؟ پاسخ این سئوالات قطعاً تغییر شگرفی در ما رقم میزند. فلاسفه معتقدند که هدف از زندگی، کشف حقیقت درونی خود است.

این خود، برای هر فرد به صورت خاصی تعریف می‌شود و فرآیند و نشیب‌های ادبیاتی فراوانی را ایجاد می‌کند. این حقیقت درونی از نظر روانشناسی هویت نامیده می‌شود. هویت به طور کلی می‌تواند ترکیبی از رفتار، ظاهر، عقاید و استعدادها و نهفته هر فرد تعریف شود. در بین تمام مطالعه‌گران و اهل علم که به مسئله هویت پرداخته‌اند، ردپای نظرات دو فرد به شکل فوق‌العاده‌ای به چشم می‌خورد: اریک اریکسون و جیمز مارسیا. به علت گسترده بودن مباحث، نظریات مارسیا را که به صورت جامع موضوع هویت را بیان داشته می‌پردازیم



شاید نوجوانان علاقه‌ی بیشتری به نقاب‌ها نشان دهند و شاید کم‌دی پر از نقاب گوشه‌انافشان نفس می‌کشد، در هر صورت قصد دارم به درون نقاب‌ها رخنه کنم تا به آگاهی اندکی از بیدار شدن‌های روزانه دست پیدا کنیم. باید چشم و گوش بسته و ذهن باز باشد تا بتوانیم حساس‌ترین دوره، نوجوانی را موشکافانه بررسی کنیم

هر روز بیدار می‌شویم، گاهی هم خوابمان در عمق دست و پنجه نرم میکند و جسم مرده‌ی مجدد احیاء شده را مجاب میکنیم تا حرکتی از خود نشان دهد. یک نفر میتواند همه‌جا خودش را برای شروع یک روز پر از ماجراجویی آماده کند.

فردی جلوی آینه تا چند دقیقه به خواب شیرین شب گذشته پناه می‌برد، یک نفر از کابوس دیشبش به سمت صبح دم می‌دود و نفر دیگر کم‌د پشت آینه را باز میکند و یک عدد فلوکستین قرص ضدافسردگی را بررسی دارد و آن را با تمام اشتیاق به آغوش می‌کشد تا کمی خندان شود.

همه ما یک نفریم و فقط تصویرهای متفاوتی را جلوی آینه می‌بینیم. همه‌ی ما یک نفر هستیم باشخصیت‌های متفاوت و خواسته‌هایی گوناگون. باید نقاب‌ها کنار برو. همه‌ی ما بازیگر نقش اول هستیم و جایزه اسکار به یک نقش خاص تعلق نمی‌گیرد؛ بلکه به حقیقت پنهان در کالبد تمام صورتک‌ها دست دراز میکند.

«هویت جعلی در ساختار ذهنی نوجوانان»

مسئله هویت:

نظریات مارسیا در مراحل رشد انسان به اندازه کافی پرچم‌داری می‌کند و او معتقد است:

((شغل و عقاید دو مسئله مهم در ساختار محکم هویت هستند و نقشی کاربردی را در زندگی ایفا میکنند.))

هدف از بیان تمام این موضوعات رفع آسیبی است که جلوتر به آن اشاره می‌کنم.

ابتدای امر دو تعریف مهم در نظریه مارسیا و شکل گیری هویت لازم به ذکر است.

(۱) بحران:

ترکیبی از فرایند بودن و شدن است که مفهومی پویا دارد. بحران به تمام مراحل زندگی فرد گفته می‌شود که ممکن است براساس توانایی جسمی، ذهنی و روحی فرد درجات سختی و آسانی گوناگونی را شامل شود.

(۲) تعهد:

مفهومی ثابت است که مرجع عمل فرد براساس بحران‌های گذرانده شده است و به نوعی اتقاق کنترل فرد محسوب می‌شود.

آیا بحران و تعهد مفهومی قابل درک برای نوجوانان است؟

کسب هویت، بحران با دو مفهوم دیگر همراه است که توسط فرد تجربه می‌شود:

یک) جستجوگری:

در این مرحله فرد دست به اکتشافاتی می‌زند که شناخت خود را افزایش می‌دهد و به مرور تمام ویژگی‌های رفتاری و خواسته‌ها و توانایی‌هایش را به دست می‌آورد و به نوعی هویت و شخصیت خود را پیدا و برای پایدار ماندن آن تلاش می‌کند



دو) بلاتکلیفی:

مرحله‌ای است که تردیدهای زیادی از عمق وجود فرد بیرون می‌آیند. تردید در انتخاب تمام مسائل زندگی از جمله شغل، الگوی دوستی و ... که اگر در مدت زمان کمی رفع نشود و بحران ادامه‌دار شود، حالت مرضی به خود می‌گیرد و تبعات جبران ناپذیری برای شخص زندگی او به جا می‌گذارد



وقتی به افراد، مخصوصاً قشر نوجوان در سراسر دنیا، نگاهی بیندازیم متوجه می‌شویم که چندانکه بودن مسیرها و هدف‌هایشان انرژی زیادی از آنها می‌گیرد و در مواقعی به سمت کارهایی از قبیل بزهکاری کشیده می‌شوند

«هویت جعلی در ساختار ذهنی نوجوانان»



آیا دست‌یابی به هویت مسئله‌ای است که باید منفعلی باشیم یا انفعالی عمل کنیم؟

مرحله سوم «هویت زودرس» یا **وقفه هویتی** است که فرد پیشتر در حوزه‌ی تقلید کارهایش را انجام می‌دهد. در این مرحله فرد بحرانی پشت سر نمی‌گذارد ولی تعهدی شدید نسبت به مسائل دارد، مسائلی که به تقلید از دیگران در خود گنجانده است. لازم است تا در ادامه‌ی گریزی کوتاه به بحث تقلید داشته باشیم.

مرحله چهارم که سست‌ترین مرحله است «**هویت پراکنده**» نام دارد که در آن شخص هیچ گونه تعهد نسبت به مسائل ندارد و همچنین هیچ بحرانی را پشت سر نگذاشته است و به گونه‌ای خودش را نشناخته است. این افراد در معرض مشکلات شخصیتی با شدت بیشتری قرار دارند.

مرحله اول که به عنوان «**هویت دست‌یافته**» معرفی شده است، مرحله‌ای است که فرد به بلوغ عقلی رسیده و شخصیتی محکم و باثبات را به دست آورده است و در جریان زندگی با مسائل به راحتی چالش میکند.

مرحله دوم به اصطلاح «**هویت تعلیقی**» نام گرفته است. در این مرحله فرد بحران‌های زیادی را پشت سر گذاشته است و توقع می‌رود که با شخصیتی محکم و باثبات از میدان خارج شود ولی متناسفانه تعهدی در او نقش نبسته است و بحران‌های پشت سر گذاشته‌شده، همانند تکالیف تکراری و خسته‌کننده مرور می‌شوند.

هویت‌یابی منفعلی نیست؛ اکتساب هویت به صورت پویا در جریان است و با تحصن و مرتاض‌گری به دست نمی‌آید. فرد باید تجربه کند؛ تجربه‌های مکرر که به هویت‌یابی بهنجار ختم شود. این امر در مرحله نوجوانی که نوجوان با کنجکاوی زیادی مسائل را مورد کنکاش قرار می‌دهد و در پی کشف ناشناخته‌ها قدم برمی‌دارد شکل می‌گیرد. نوجوانی، دوره‌ی تعادل طلبی است نه تعادل و از طرفی دوره هویت‌خواهی محسوب می‌شود نه هویت‌داشتن. بدین صورت باید به نوجوان اجازه کسب تجربه داده شود و در پخته شدن بین فراز و نشیب‌های مرحله‌ای که در آن قرار دارد، با هویتی پایدار بیرون آید. از نظر جیمز مارتینا هویت دارای پایگاه‌های مختلفی است که به چهار بخش تقسیم می‌شود.

«هویت جعلی در ساختار ذهنی نوجوانان»

مسئله تقلید :

رفتارهای جدید از طریق مشاهده و تقلید از دیگران آموخته می‌شوند. این جمله یکی از اصلی‌ترین بیانات نظریه یادگیری اجتماعی است که توسط «آلبرت بندورا» مطرح شد. این نظریه اعلام دارد که فرد حتی در غیاب نظام تشویق یا تنبیه و فقط به صورت مشاهده می‌تواند رفتارها را در خود شکل داده و آن‌ها را درونی سازی کند. سوال اینجاست که نوجوانان ما از طریق مشاهده چه کسانی، چه رفتارهایی را درونی می‌کنند؟ رفتار والدین و آموزگاران یا شخصیت‌های تخیلی امثال بتمن و سوپرمن؟!

با تمام مطالب ذکر شده که نظریه هویت و تقلید را به صورت خلاصه بیان کرده است؛ نوجوان در فرهنگ ما به چه صورت هویت یابی می‌کنند؟ بی شک اکثر آنان در مرحله پراکنده قرار دارند و عده‌ای در مرحله تقلید بودن به سر می‌برند و مسائل را بدون درک و فهم و فقط از روی جبر تقلید می‌کنند. تعداد اندکی به هویت بالغ دست پیدا می‌کنند.



برای رفع این آسیب که اگر رفع نشود بزهکاری، خشونت، رفتارهای ضد اجتماعی و... به صورت گسترده پستر می‌اندازد؛ باید آموزشی صحیح انجام شود. آموزشی صحیح از بابت شناخت استعدادها، شناخت علایق و شناخت تمام مطالب پایه ای و اساسی برای ساختن یک هویت سالم که به صورت مفید در جامعه ایفای نقش کند.

خانواده نقش عظیمی در شکل‌گیری هویت فرد دارد اما نقش آموزش و پرورش و مدارس در این مسئله پر رنگ تر است؛ زیرا معلمان متخصصانی هستند که باید این علوم را به صورت رفع خطا شده، به قشر فراگیر دانش اعلام کنند و به صورت تحلیلی مطالب را به آن‌ها آموزش دهند. از سوی دیگر باید آزادی اندیشه و تجربه به آن‌ها داده شود تا تحلیل‌های کارآمدتری نسبت به کسب هویت صورت بگیرد



پایان یک زندگی عاشقانه

محدثه لطفی «کارشناسی جامعه‌شناسی»

زندگی زیر یک سقف اما دور از هم

آن‌ها تصمیم گرفتند که با طلاق من را از داشتن خانواده محروم نکنند، اما به نظر من سخت‌ترین کار دنیا در کنار هم بودن است وقتی وقتی دل‌هایمان خیلی از هم دور است.

رشته افکارم با صدای مادرم پاره میشد: ((لیلی به بابات بگو آگه یه بار دیگه...)). بقیه صحبت‌هایش را متوجه نمی‌شوم. من هم بازیگر خوبی شده‌ام، در این سال‌ها خوب نقش کبوتر نامه‌رسان را بازی کرده‌ام. قطره اشکی روی گونه‌ام می‌غلطد، احساس گناه می‌کنم. شاید اگر من نبودم آخرین فصل رمان زندگی آن‌ها با طلاق محضری به پایان می‌رسید؛ اما این‌گونه همچون دو همخانه روزگار را بدون محبت سپری نمی‌کردند.

به یاد امتحانم از زمین سرد بلند می‌شوم و کتابم را در دست می‌گیرم. از وقتی متوجه شدم وضعیت زندگی‌مان در مقایسه با زندگی بقیه دوستانم طبیعی نیست. خیلی دنبال راه حل گشتم؛ مثلاً پدر و مادرم پیش روانشناس رفته و درباره مشکلاتشان صحبت کنند اما هیچ‌کدام تن به این درخواست من نمی‌دهند.

اها وضعیت همیشه همین‌طور بوده، همیشه بعد از دعوا، ساعت‌ها تمرکز از من سلب می‌شود.

در ابتدا همه چیز خوب بود. هنوز هم خوب است. هنوز هم خیلی‌ها فکر می‌کنند ما خوشحال‌ترین خانواده جهانیم. چون اگر زندگی‌ام یک فیلم بود؛ پدر و مادرم به‌عنوان بهترین بازیگر، کاندید بهترین جشنواره‌ها بودند.

پدر مادرم هیچ‌وقت حاضر نبودند کسی از روابط سرد بینشان مطلع شود. چون طلاق برای خانواده‌ی سنتی ما قابل قبول نبود. از طرفی با طلاق وجه اجتماعی خوبی که در محل کار و پیش‌دوستانشان داشتند را از دست می‌دادند.

تنها کسی که شاهد روابط سرد بین آن‌ها بود من بودم. هیچ وقت ندیدم در خانه باهم حرف دوستانه‌ای بزنند یا دور هم یک شام خانوادگی بخوریم.



به آرامی دست‌هایم را از روی گوشم برمی‌دارم و چشم‌هایم را باز می‌کنم. سیاهی مطلق اتاق لبخند کجی می‌زند. دستانت را دور خودم حلقه می‌کنم و خودم را به آغوش میکشیم. نفس کشیدنم کم‌کم به حالت طبیعی برمی‌گردد. خانه در سکوت وهم‌ناکی فرورفته است. فکر کنم برای امشب دیگر کافی بود. بحث و دعوای همیشه‌ی را می‌گویم.

اسم لیلی است. واپسین لحظات نوجوانی زندگی‌ام را می‌گذرانم، در کنار پدر و مادرم زیر یک سقف اما فرسنگ‌ها دور از همدیگر.

آن عشق رویایی و آتشین پدر و مادرم به پیوندی به ظاهر همیشه‌ی زیر یک سقف انجامید اما مدت زیادی طول نکشید که مشاجره‌های طولانی، سقف خانه امن‌مان را بر سرمان آوار کرد و ما هنوز هم زیر همان آواریم. هرروز زخمی‌تر از دیروز...

از طلاق خاموش حرف می‌زنم. زندگی خانوادگی متعادل و بی‌دغدغه، اما کانون سرد خانواده‌امان از سایه خانمان سوز طلاق عاطفی حکایت‌ها دارد.

وفايع اتفاقيه
شماره ۶

پایان یک زندگی عاشقانه

در زندگی فرزندانمان خلا ایجاد می‌کنند چون نمی‌توانند پدران را حمایت کنند و مادرانه محبت...

اما از پس از تمام این خلاها، از درون زندگی که ریشه اش در حباب است، ما بلند می‌شویم، رشد می‌کنیم، برمی‌خیزیم، ریشه می‌کنیم، تلاش می‌کنیم و تلاش می‌کنیم که ببخشیم و به خودمان ثابت کنیم: "هرچه تیر زدی به من زخم نشد جوانه شد."

نوشته‌ی بالا فقط یک داستان نیست. جهنم روزمره‌ی هزاران فرزند بی‌گناهی است که بدون دخالت خودشان محکوم به تحمل این زندگی هستند.

ممکن است گمان کنید تنها طلاق رسمی باعث بروز تاثیرات منفی روی فرزندان می‌شود. حتی ممکن است بسیاری از زوجین طلاق عاطفی را بر طلاق رسمی ترجیح دهند، زیرا گمان می‌کنند در این راه فرزندان آسیب نخواهند دید.

زمانی یک ارتباط و پیوند از "ما" بودن به "من" می‌رسد که حس جدا شدن کامل عاطفی میان زوجین اتفاق بیفتد و این همان طلاق عاطفی است. این موضوع هنگامی اتفاق می‌افتد که زن و مرد در یک خانه زندگی می‌کنند، از یک ظرف غذا می‌خورند، ولی هیچ تعهدی نسبت به یکدیگر ندارند. از آنجا که بالاترین دلیل ازدواج "انگیزه" است؛ اگر زن و مرد تمایلات خود را در نظر نگرفته و به ازدواج تن بدهند، سرانجام نتیجه‌ای جز سردی و بی‌تفاوتی نخواهند دید.

نزدیک به یک ساعت است که به کتاب خیره‌ام بدون اینکه متوجه حتی یک جمله شده باشم. کتاب را می‌بندم، کاش می‌توانستم بیرون بروم. در خانه خودمان احساس بی‌پناهی می‌کنم.

پدر و مادرم در عوض جسمی که به من داده بودند، مرگ روحم را می‌خواستند.

در خودم مجاله می‌شوم و سرم را روی زانویم می‌گذارم. آدم‌ها به یکدیگر صدمه می‌زنند، پدر و مادرها نیز با انتخاب‌های نادرست و پافشاری بر روی آن‌ها به یکدیگر آسیب می‌زنند. در کنار هم زندگی می‌کنند درحالی‌که در کشان از نیازها همان چیزی است که در تعلیمات اجتماعی سووم ابتدایی خواندند:

خوراک، پوشاک، مسکن.

بچه‌دار می‌شوند وقتی که هنوز از شریک زندگی خود مطمئن نیستند.

پایان یک زندگی عاشقانه

گاهی این انتقام‌جویی خود را به شکل درس نخواندن نشان می‌دهد و باعث افت تحصیلی می‌شود.

زمانی که فرزندان در محیط خانه دائما در تنش اند، نگران هستند که اتفاق بدی نیفتد. گاهی نیز والدین با فرزندان در خصوص مشکلات درد و دل می‌کنند، این استرس‌های ذره ذره و دائمی در وجود فرزند باقی می‌ماند و باعث بروز اضطراب در او می‌شود.

زمانی که طلاق رسمی اتفاق می‌افتد حل کردن پیامدهای ناشی از آن به مراتب راحت‌تر از حل کردن تاثیر طلاق عاطفی بر فرزندان می‌باشد. در طلاق عاطفی ظاهرا خانواده سر جای خودش است و اتفاق خاصی نیفتاده است. در این شرایط فرزندان رفتار درست را در خانواده آموزش نمی‌بینند و خانواده بیشتر باعث بدآموزی فرزندان می‌شود. در این صورت فرزندان در آینده به دلیل ندیدن آموزش‌های صحیح رفتار با شریک زندگی خود نیز دچار مشکل خواهند شد. آن‌ها از رفتار غلط والدین نسبت به یکدیگر الگو گرفته و آن را تکرار می‌کنند.

فرزندان در چنین شرایطی محبت به یکدیگر و ابراز علاقه را فراموش می‌کنند.

این چند خط فقط بخش کوتاهی از فشارها و مشکلاتی است که این کودکان تحمل می‌کنند. زندگی به اندازه کافی سخت و طاقت فرسا هست؛ با گفتگو نکردن، با مشورت نگرفتن، با انتخاب عاقلانه نداشتن و ... زندگی را بیش از پیش بر خودمان و فرزندانمان سخت‌تر نکنیم.

در طلاق عاطفی ممکن است والدین هیچ‌گونه مشاجره‌ای با یکدیگر نداشته باشند. در این میان والدین نسبت به یکدیگر بسیار با سردی رفتار می‌کنند، در مورد مسائل زندگی و فرزندان با یکدیگر صحبت نمی‌کنند و تحت هیچ شرایطی از یکدیگر حمایت نمی‌کنند. زمانی که فرزندان شاهد این مسائل هستند احساس می‌کنند تنها هستند و هیچ‌کس را ندارند که دلسوز آن‌ها باشد. فرزندان، آن احساس حمایت و امنیت که لازم است را از خانه و خانواده دریافت نمی‌کنند. این احساس تنهایی، بی‌کسی و عدم داشتن حامی برای فرزندان آسیب‌زا می‌باشد.

در این خانواده‌ها فرزند از خانه فراری می‌شوند و به افرادی غیر از خانواده پناه می‌برند. این فرزندان گذراندن زمان با دوستان خود را به خانواده ترجیح می‌دهند. حتی زمانی که در خانه هستند به دوستان مجازی پناه می‌برند. این فرزندان از رفتارهای مخرب احتمالی دیگران در امان نخواهند بود.

ضمین این که زمانی که فرزند مشاهده می‌کند که یکی از دلایل یک سری از مشاجرات و طلاق عاطفی اوست دائما احساس گناه می‌کند.

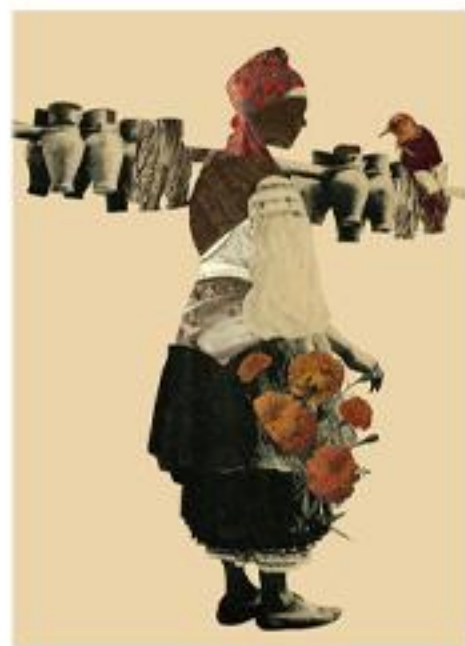
او می‌پندارد اگر در زندگی والدینش وجود نداشت آن‌ها نیز با یکدیگر مشکل نداشتند. این قضیه باعث بروز احساس گناه در فرزندان می‌شود.

تاثیر طلاق عاطفی بر فرزندان می‌تواند خود را به صورت افت تحصیلی نیز نشان دهد. عدم احساس حمایت والدین و سردی و بی‌توجهی آن‌ها باعث بروز حس انتقام‌جویی در فرزندان می‌شود.

زنان

سرپرست ومولفه‌های خانوار رضایت از زندگی

زنان سرپرست خانوار به زنانی گفته می‌شود که به دلایل مختلفی مانند فوت همسر، متارکه، طلاق، سرقتی و از کار افتادگی همسر و غیره مجبور شده‌اند تمام مسئولیت‌های خانه را بر عهده بگیرند. آن‌ها علاوه بر ایفای نقش مادر، مجبور به کار کردن و کسب درآمد نیز هستند. آن‌ها مجبورند علاوه بر تربیت فرزندان و انجام کارهای خانه، برای تأمین مایحتاج خانه نیز کار کنند. زنان سرپرست خانوار از مشکلات اقتصادی، کمبود عاطفی و مشکلات عاطفی نیز برخوردارند. شرایط سخت زندگی از لحاظ مالی و عاطفی منجر به افسردگی و دل‌سرد شدن آن‌ها از زندگی می‌شود.



افرادی که با این آسیب‌ها مواجه هستند:

مادران: در این خانواده‌ها مادرها از سطح سواد پایین، مهارت و سرمایه نامناسب برخوردارند.

فرزندان: به عنوان یکی از آسیب پذیرترین قشرهای جامعه هستند که بقا و رشد آن‌ها مورد نهدید جدی قرار می‌گیرد. کودکان این خانواده‌ها ممکن است به انواع ناهنجاری‌های جامعه مبتلا شوند و از داشتن طبیعی‌ترین حقوق خود در جامعه مانند حق تحصیل، حق مسکن و از همه مهم‌تر حق کودکی کردن محروم شوند. آینده‌ی این کودکان بسیار در معرض خطر قرار دارد و مشکلات اقتصادی و عاطفی ممکن است آن‌ها را به راه‌های اشتباهی بکشاند؛ مثلاً دختران این خانواده‌ها به دلیل مشکلات اقتصادی مجبور به ازدواج زودهنگام و نامناسب و بدون شناخت و آگاهی در سنین پایین می‌شوند. برخی ممکن است به سمت خلاف کشیده شوند

این قشر از جامعه از حساس‌ترین و آسیب‌پذیرترین اقشار هستند و بررسی مشکلات و رسیدگی به آن‌ها از ضروریات است و نیاز به بررسی و تحلیل کارشناسان این حیطه را می‌طلبد. در بعد اقتصادی تأمین هزینه‌های زندگی مانند اجاره مسکن، خوراک، هزینه‌ی آموزش و... مهم‌ترین دغدغه‌های این زنان سرپرست خانوار محسوب می‌شود. امید و دیدگاه آن‌ها به آینده خوب فرزندان‌شان را تحت تأثیر قرار داده است. برخی از این زنان با آرنی که از همسرانشان به آن‌ها رسیده و حقوق آن‌ها می‌نوانند تا حدی از پس این مشکلات برآیند و با درآمد مناسبی در ماه داشته باشند؛ اما اکثریت این زنان سرپرست خانوار نه از شغل مناسبی برخوردارند و نه آرنی به آن‌ها رسیده است.

زنان سرپرست خانوار با مشکلات و موانع بسیاری در زندگی روبرو هستند که در کنار مشکلات شهرهای بزرگ، آسیب‌های جبران‌ناپذیری را به آن‌ها و جامعه وارد می‌کند. سازمان‌ها و نهادهایی که خدمات اجتماعی ارائه می‌دهند لازم است به بررسی این مشکلات و ارائه راه‌حل‌های مؤثر برای آن‌ها بپردازند. نهادها باید به تمام آسیب‌هایی که متوجه این قشر از جامعه است توجه کنند و به حمایت از آن‌ها بپردازند. متأسفانه جامعه ما به زنانی که به دلایل مختلف مانند ترک همسر، طلاق، فوت همسر و غیره مجبور به کار شده‌اند و سرپرست خانواده شده‌اند نگرش غلطی دارد. این نگرش منجر به افسردگی و ناامیدی زنان از زندگی و همچنین افزایش مشکلات مالی و روانی خانواده‌های آن‌ها می‌شود. در جامعه ما تبعیض جنسیتی و نگرش افشاری از جامعه نسبت به زنان سرپرست خانوار، باعث شده است این زنان از حقوق کمتری برخوردار شوند. همچنین به دلیل وظایف مادری و تربیت فرزند و حفظ کانون خانواده که بر عهده آن‌هاست، مجبور هستند مدت زمان کمتری را صرف کار و کسب درآمد کنند و در کنار آن به وظایف مادری خود نیز بپردازند. پاره وقت کار کردن این زنان باعث می‌شود درآمد کمتری داشته باشند و با مشکلات اقتصادی زیادی درگیر شوند. با افزایش هزینه‌های زندگی مانند مسکن و مواد غذایی، این زنان روز به روز با موانع بیشتری برای امرار معاش روبرو می‌شوند.

اعظم سالار پور
دکتری جامعه‌شناسی

زنان سرپرست خانوار ومولفههای رضایت از زندگی



وظیفه جامعه در قبال این خانوادهها:

دولت وظیفه دارد به مشکلات این زنان سرپرست خانوار توجه کند و با فراهم کردن شرایط مناسب به آنها کمک کند. نامین اجتماعی باید این خانوادهها را تحت پوشش خود قرار دهد و با پرداخت مستمری ماهیانه به آنها، از مشکلات اقتصادی و فشارهای روانی وارده بر این خانوادهها کم کند. کمیته امداد و سازمان بهزیستی برای کاهش آسیبهای اجتماعی مربوط به زنان، اولویت ساخت مسکن را به خانوادههای زنان سرپرست خانوار اختصاص دادهاند تا دغدغه این افراد نسبت به سایر مشکلاتی که در زندگی با آن دست و پنجه نرم میکنند کمتر شود. با این کار بعضی از مشکلات زنان سرپرست خانوار کم میشود و به آنها فرصت لذت از زندگی را می دهد. نامین مسکن از نیازهای اولیه هر انسانی و مهم ترین دغدغهای زنان سرپرست خانوار است؛ زیرا بیش از نیمی از هزینه زندگی را نامین مسکن اجاره ای تشکیل می دهد و اگر سازمانهای مربوطه این دغدغه را حل کنند آسیب کمتری از جنبه مسائل اقتصادی متوجه زنان سرپرست خانوار می شود. سازمان بهزیستی و نامین اجتماعی برای کمک به این خانوادهها برنامههای خاصی را انجام می دهد.

با معرفی زنان سرپرست خانوار و نیازمندی که در اطراف خود می شناسید، می توانید به آنها کمک کنید. پس از معرفی زنان سرپرست خانوار نیازمند، سازمان بهزیستی پس از تحقیق و اطمینان از شرایط زندگی آنها، این خانوادهها را تحت پوشش خود قرار می دهد و به صورت ماهیانه به آنها کمک می کند.

آیا زنان سرپرست خانوار از سطح رضایت مندی مطلوبی قرار برخوردارند؟

رضایت در فرهنگ دهخدا به خوشنودی، بسندیدگی و میل معنی شده است. رضایت در افراد به معنای مطابقت چیزی با میل انسان است که به محض مخالفت نداشتن صادق می شود. به این معنی که وقتی شخصی از کاری ابراز رضایت می کند، او مخالف نیست و صد در صد موافق با آن است. رضایت از زندگی، از جمله عوامل مهم و تاثیر گذار بر بهداشت روانی افراد بوده است و به آنها برای مقابله با مشکلات و چالش های پیش رو در زندگی کمک می کند.

مولفههای رضایت از زندگی شامل باورهای رضایت، افزایش دامنندی، هدف و معنای زندگی، خوش بینی، امید، مقایسه در زندگی، روزی زندگی، بسترهای شادکامی و مهارت های مقابله با نندگی می شود. رضایت از زندگی با روکرد اسلامی و افزایش بهداشت روانی زنان سرپرست خانوار تاثیر مثبت دارد. همچنین با بهره گیری از آموزش مولفههای دینی و مولفههای رضایت از زندگی می توان میزان تاب آوری زنان سرپرست خانوار را در پذیرش مسئولیت های مضاعف در مقایسه با سایر زنان دارای سرپرست افزایش داد و همچنین از بروز مشکلات و آسیب های روانی پیشگیری کرد.

افزایش میل به زندگی و امیدواری به آینده: استناد بر معتقد است افراد امیدوار شکست هایی را تجربه کرده اند که به سبب آنها با چالش ها با ملامت کنار می آیند. آنها دارای یک گفتگوی درونی مثبت مثبت و مداوم هستند: (من از عهده اش برمی آیم). در رسیدن به هدف های ارزشمند و هنگام روبرویی با موانع هیجان های منفی و با شدت کم را تجربه می کنند. هنگام روبرویی با موانع هیجان های منفی و با شدت کم را تجربه می کنند و وقت روبرویی با موانع، مسیرهای جایگزین ایجاد کرده و با با انعطاف اهداف قابل دسترس تر را انتخاب می کنند.

داد گلزار جمالت جان شیرین خار را	ای ز مقدرت هزاران فخر بی مقدر را
در سجود افتادگان و منتظر مبر را	ای ملوکان جهان روح بر درگاه تو
چونک طنبوری ز عشقت بر نوازد تار را	عقل از عقلی رود هم روح روحی گم کند
کس ندیدی خالی از گل سالها گلزار را	گر ز آب لطف تو نم یافتی گلزارها
می نتانم فرق کردن از دلم دلدار را	محو می گردد دلم در پرتو دلدار من
کوز مستی می نداند فخر را و عار را	دایما فخرست جان را از هوای او چنان
کرده رهبان مبارک پر ز نور این غار را	هست غاری جان رهبانان عشقت معتکف
نخوتی دارد که اندر نگرده مر قار را	گر شود عالم چو قیر از غصه هجران تو
ای وصال موسی وش اندر ربا این مار را	چون عصای موسی بود آن وصل اکنون مار شد
رشک نور باقی ست صد آفرین این نار را	ای خداوند شمس دین از آتش هجران تو



جلال الدین محمد بلخی

(مولانا)

وفايع
انفائيه